

اندیشه – از تغییر تا فروش

تاریخ معاصر افغانستان شاهد مثال های فراوانی است که شخصیت های سیاسی در حالیکه وابسته به یک حزب و یا سازمان معینی بوده اند در حالات مختلف طرز تفکر خود را تغییر داده گاهی به این بستر و گاهی به آن بستر لغزیده اند.

البته تغییر نظر در جمعیت آزاد اندیشان بخاطر تکامل هر چه بیشتر آن و یا برای دریافت راه های اصولی حل معضلات یک امر طبیعی است . اما مصیبتی که جامعه ما را تاکنون دامن گیر بوده این است که شخصیت ها به جای کار در جهت تکامل اندیشه سعی کرده اند تا از فراز و نشیب حوادث استفاده برده برای شخصیت خود بازاریابی کنند.

به گونه مثال اگر ما به انشعابات در ح.د.خ.ا نظر گذرا باندازیم به استثنای جدایی خلق تحت رهبری نور محمد ترکی ،پرچم تحت رهبری ببرک کارمل و محفل انتظار تحت رهبری محمد طاهر بدخشی که ناشی از اختلافات اندیشه ای بود بقیه انشعابات همه براساس خود خواهی ها و شخصیت طلبی های افراد و اشخاص صورت گرفت که اصول مرامی حزب و یا سازمان خود را زیرپا کرده خواستند تا «**نادر با بیلون**» شوند و عدالت اجتماعی را که خود درک میکردند برقرار کنند، عدالتی که با آغاز ۷ ثور سال ۱۳۵۷ علامه گذاری شد ولی دیری نگذشت که به راه دیگر رفت.

به عرض خواننده گان برسانم که هدف من از بیانات بالا تحلیل کار کرد های شخصیت ها و کادر های ح.د.خ.ا نیست و در حوصله این نوشته هم نمی گنجد بلکه

می خواهم بیان کنم که تعدادی از این شخصیت ها و کادر ها تا سرحدی در تغییر مفکوره «پیشروی» کردند که به آرمان های آغازین حزب و هزاران هم‌مرز ما که جان های شیرین خود را در این راه قربان کردند خیانت نموده و به خطا رفتند.

هدف در این جا یاد آوری از تسلیم شدن فکری تعدادی از رهبران و کادر های سابق حزب است که ایمان و اندیشه ای سیاسی خود را پای انداز مکتب اخوان القومی احمد شاه مسعود کردند.

من نمی خواستم در مورد احمدشاه مسعود صحبت کنم چون فراوان افرادی از این نوع وجود دارند که آمدند ، خرابی کردند و رفتند ولی وقتی ببینم که واعظان حزب دیروز ما پا را از گلیم تسلیم طلبی فراتر گذاشته و برای افرادی چون احمد شاه مسعود مدیحه می سرایند و پیکر قهرمان ملی می تراشند ناگزیر شدم آنچه را که می اندیشم مختصراً بنویسم:

در تابستان سال ۱۳۶۰ می خواستم از زادگاه و خانه پدری ام در بدخشان دیدن کنم ، آنوقت چون وظیفه ام در کابل بود با هواپیما راهی بدخشان شدم و وقتی به فیض آباد رسیدم خواستم تا سفرم را با موتر ادامه دهم ولی مسؤلین ولایت برایم گفتند که سفر به ولسوالی شما با موتر امکان پذیر نیست ، پرسیدم چرا؟ گفتند افراد یکی از قوماندانان جهادی که وابسته به شورای نظار احمد شاه مسعود است در راه کمین می گیرند، مسافری را از موتر پیاده می کنند، اموال شان را به یغما میبرند و اگر کارمندان دولت در جمع مسافری باشند تیر باران میشوند. گفتم چاره چه است ؟ گفتند به قطعۀ نظامی مراجعه کنید اگر بخت داشتید آنها کمک تان می کنند. چون من واقعاً این بخت را داشتم با استفاده از یک جوره هلی کوپتری که در اختیار قطعۀ نظامی ولایت قرار داشت به سمت زادگاه ام پرواز کردم.

به این ترتیب برای اولین بار با نام احمد شاه مسعود این «قهرمان به اصطلاح ملی!!!!» درۀ پنجشیر آشنا شدم.

روایت مداحان مسعود چنین است که موصوف از درهٔ پنجشیر با شجاعت و قهرمانی در برابر روس ها دفاع کرد.

در ظاهر شاید هم چنین باشد ولی آگاهان حوادث و بازیگران معركة سیاست در افغانستان بخوبی می دانند که مقاومت احمد شاه مسعود در مقابل روس ها نه آنچنانی که دعا گویان اش به خورد مردم می دهند شکل گرفت بلکه نتیجهٔ معامله گری ها و بازی های پُشت پردهٔ بود که وی با روس ها انجام میداد.

چنانچه جنرال گروموف آخرین فرمانده ارتش شوروی در افغانستان ، جنرال مایوروف یکی از مشاوران ارشد نظامی شوروی و ده ها جنرال ، مشاور و کارشناس دیگر که بعد از سقوط شوروی اجازه یافتند تا « اسرار افغانستان » را افشا کنند با ارائه اسناد و مدارک انکار ناپذیر ثابت کرده اند که احمد شاه مسعود در تمام سالهای «جهاد» با روس ها در معامله بوده و از این طریق توانسته است حاکمیت اش را در پنجشیر و ما حول آن حفظ کند.

اگر کاری در نتیجهٔ معامله و سازش انجام می یابد در کدام فرهنگ سیاسی و نظامی میتوان آنرا قهرمانی نامید؟

وقتی قطار های ارتش شوروی از درهٔ سالنگ به سلامتی عبور می کنند و قطار های اکمالاتی دولت افغانستان با راکت و هاوان مورد تهاجم قرار می گیرند در کجای این عمل منطق و برهان قهرمانی در مقاومت علیه اشغال خارجی وجود دارد؟

ضعف و ناتوانی احمدشاه مسعود هنگامی بر ملا گردید که در یک دسیسهٔ مشترک با برخی از رهبران ملکی و نظامی ح.د.خ.ا وارد کابل شد و کابلی را که تا آنوقت از

گزند جنگ مصئون مانده بود به معرکه نبرد های خونین و میدان چور و چپاول با رقبای جهادی اش مبدل کرد.

در جوزای ۱۳۷۱ شاهد واقعه ای بودم که آنرا مشت نمونه خروار مختصراً تعریف می کنم:

در یکی از دکان های شهر نو می خواستم چیزی بخرم که یک موتر باربری در فاصله چند قدم دورتر توقف کرد و افرادی با لباس پلنگی ، ریش بلند و پکول و دستمال مخصوص از آن پیاده شده یک تعداد یخچال و بادپکه را که بدون شک از ادارات دولتی دزدیده بودند تحویل دکاندار کردند و رفتند. گرچه هویت این افراد بساده گی قابل شناسایی بود ولی با آن هم به رسم کنجاوی نزدیک آن دکان شده به بهانه اینکه بادپکه می خرم از دکاندار پرسیدم که این ها کی ها بودند؟ دکاندار گفت، برادران شورای نظار بودند که از آنها یک مقدار جنس خریدم . بعد پرسیدم که در کابل مجاهدین زیاد اند از کجا می فهمی که آنها از شورای نظار اند، گفت من اینها را می شناسم چون وطنداریم. بعد از صحبت کوتاه در باره قیمت بادپکه آنجا را ترک گفتم.

اکنون از اسطوره سازان می پرسم : این چگونه اسطوره است که رهروانش دست به چپاول بیت المال می زنند و مال ملت را در بازار می فروشند؟

احمد شاه مسعود زمانیکه در اریکه قدرت قرار داشت اگر همانطوریکه ادعا می شود شخصیت برجسته و مقدم تر از همه آمر با کفایت میبود باید ملت را به دور خود طوری متحد می کرد که کابل حمام خون نمی شد و در نهایت خفاشانی بنام طالب به گردن ملت نمی ریختند.

ساده اندیشی بیشتر نیست اگر گفته شود که این همه پاکستانی ها بودند که ملت را به مصیبت دچار کردند.

اگر پاکستان مداخله می کرد و هنوز هم می کند ، اگر پاکستان پول و اسلحه میداد و هنوز هم میدهد امر آشکار است ولی پاکستان که نمی تواند داخل عقل انسانها شده بی کفایتی و ناتوانی را در آن درج کند اگر خود این انسانها بی کفایت و ناتوان نباشند.

احمد شاه مسعود بعد از چهار سال هرج و مرج در کابل با الاخره این شهر را تسلیم طالبان کرد و خود به محلی برگشت که از آنجا آمده بود.

دیری نگذشت که شمال افغانستان به دست طالبان افتاد و متعاقباً به جزء پنجشیر و بدخشان تمام کشور زیر پنجال های اختاپوتی طالبان قرار گرفت.

به همگان معلوم است که این دو ولایت هم فاصله چندانی از سقوط نداشتند اگر حادثه ۱۱ سپتمبر رخ نمی داد، چون طالبان تا این زمان موفق شده بودند که حتی به پایگاه مسعود نفوذ کرده و موصوف را به قتل برسانند.

به این ترتیب اگر حادثه ۱۱ سپتامبر بوقوع نمی پیوست تردیدی در خاموشی «چراغ جنبش مقاومت» مسعود وجود نداشت.

در یک کلام احمد شاه مسعود پنجشیر را با معامله گری حفظ کرد. کابل را با معامله در اشغال خود در آورد ولی نتوانست از آن دفاع نماید و مقاومت وی در برابر طالبان هم به نتیجه نرسید.

حال از هواخواهانش می پرسیم که چه دلایل قانع کننده برای قهرمان سازی مسعود دارند که ما از آن بی اطلاع ایم.

چه تفاوتی بین مسعود ، عبدالحق ، تورن اسماعیل ، معلم عطا و دیگران موجود است که یکی را جنگسالار میخوانند و برای دیگری حماسه قهرمانی می سرایند. واضح است که در بین این افراد تفاوتی وجود ندارد اما خطای «رفقا» در این امر نهفته است که آنها آرمان را تابع فرصت نموده ، اندیشه را رها کرده و اکنون در گرداب اختلال فکری غوطه می زنند.

جریان حوادث در سه دهه اخیر نشان میدهد که هیچ فرد و یا شخصی در این دوره تبارز نکرده که دست آورد های عظیمی را برای ملت افغانستان عرضه کرده باشد در غیر آن مصیبت های فراوانی که امروز ملت در آن دست و پا می زند ظهور نمی کرد.

پس نباید بر مبنای بر داشت های انحرافی از سیر حوادث ، داستان های غیر واقعی سرود.

در خاتمه آرزو مینماییم تا مؤرخین و نویسندگان واقع بین و رسالتمند کشور با بیان واقعی و ریالستیک جریانات و حوادث دهه های اخیر میهن ما مصدر خدمات شایسته ای برای مردم افغانستان گردند.

www.ayenda.org